

# سفر زندگی - مجوز سقوط یا صعود - درس

## نوشته هشتم

سقوط یا صعود ، در زندگی هر کسی هست که اتفاقی نیست

داستانی در اسطوره ها هست به اسم افرودیت و سایکی که حکایت سفر زندگی زنان در بخشهایی حیرت آور از این داستان تجلی می یابد و کسانی مثل رابرت جانسون در کتاب she به زیبایی در این باره نوشته اند



سایکی دختری زیباروی است که در زیبایی پهلوی الهه ای خطرناک مثل افرودیت میزند و از همینجا ، مسیر سقوط و نفرین را بر خود میخورد. اینکه افرودیت چه بلایی سر سایکی آورد، بماند ولی در میانه داستان ، سایکی برای اینکه به محبوب خود ، اروس، پسر افرودیت (!) برسد باید از چهار خوان بگذرد !

درخوان چهارم ، امتحان سایکی سخت است. سایکی باید به دنیای زیرین برود ( دنیای مردگان که پرسفون در آنجا ملکه است) تا مرهم زیبایی پرسفون را برای افرودیت بیاورد و البته ممنوع شده برایش که در این بسته کوچک را باز کند. طبیعیست سایکی وقتی سختی کار را میبیند باز نا امیدمیشود و میخواهد خودکشی کند و لذا از برجی بالا میرود که خودش را پرت کند ؛ در این اثنا ، صدایی غیبی به او رازهای نفوذ به دنیای مردگان و برگشت به دنیای زندگان را یاد میدهد.

اولین نکته ای که یک زن باید بیاموزد این است که گذر از دنیای زیرین، بهایی دارد و آمادگی قبلی می طلبد. سفر به درون یعنی گذر کردن ، نه اینکه بریم و در اعماق درون بمونیم و توهم خودسازی بزیم. مهم این است که تصمیم بگیریم و نگذاریم خانم هاویشام قصر روحمان شویم.

یک خواهر، مادر یا برادر و پدر بد داشتن، مجوزی برای بد زیستن یا تن دادن به اجبار نیست. آدمهای زیادی در تاریخ هستند که صرف اینکه قربانی کسی بودند، برایشان بهانه ای نشده است که به خفت تن بدهند. بسیاری از انسان های بزرگ هستند که یک اشتباه در زندگی، برایشان مجوز ادامه آن اشتباه تا ابد نبوده است. **با دستکاری زخم، زخم خوب نمی شود.** خیلی ها زخم هایشان را شخم می زنند چون این وجود زخم است که به آنها اعتبار می دهد. اعتباری که شاید مثل توجه یا احساس خاص بودن جلوه کند.

ما اگر می خواهیم سرمایه ها را حفظ کنیم باید آماده شویم، باید رد شد. باید بگذاریم زخم ها خوب شود

---

پیاده شدن و ویرایش اولیه این متن توسط فواد فرشچی صورت گرفته است

▪ گفتم غم تو دارم ( درس نوشته سفر زندگی -۷)

▪ سی سالگی مادرت را تاکنون تصور کرده ای؟(ششمین درس گفتار سفر زندگی)

▪ درس گفتار سفر زندگی ( خامی مرد) درس پنجم

▪ تملی معک

▪ سفر زندگی ( درس نوشته سوم ) روح ما هم نیاز به اقتصاد و حسابداری دارد. حسابداری روانی یعنی سهم آدم در...

▪ سفر زندگی ( درس گفتارهای چهارم) اونجا به فکر فرو رفتم و برای کسری از ثانیه مکاشفه ای فکری برایم دست

▪ غرش زن، میو میوی مرد :

---

## مسافر بودن یا همسفر داشتن ، کدام مهم تر است؟ آنچه پدر و مادرتان نگفتند

در سفر زندگی ، خود “مسافر بودن” را درست زیستن به مراتب با ارزش تر است از یک ” همسفر” یافتن. همسفری که زیر فشار توقعاتمون ، در هم میشکنیمش بنا نیست عمق تنهایی و زخم و حتی سرور و ابتهاج درونی ما را کسی بفهمد...همسر آدم ، الزاما همسفر فلسفی و روانی ما نباید باشد

اینکه او تارکوفسکی نمیفهمد یا اهل رمان هرمان هسه نیست واقعا مهم نیست زیرا او میتواند همسری وفادار یا مهربان و بی ادعا باشد که در سختیهای زندگی من را تنها نگذاشته است

## درس گفتارهایی از کلاس سفر زندگی-۲

▪ بهشت، باغ و جنت، مفهومی است که در ذیل خودش همیشه مفاهیم پیوسته دارد. مانند مار (در مسیحیت) یا شیطان (در اسلام و برخی ادیان دیگر) که در این بهشت وجود دارد. هر بهشتی که در زندگی به ما وعده داده می شود در ذیل آن یک مفهوم خطرناک نیز مستتر است. آگاهی این است که وجود این خطر را بپذیریم و پا به درون بهشت بگذاریم و خطرناک این است که بدون پذیرفتن این امر وارد بهشت شویم و خام وارد آن شویم. مثلاً خیلی ها رویای ثروتمند شدن دارند ولی مار را نمی بینند که کار زیاد و خلوتهای طولانی و استرسهای قبل و حین و بعد ثروت و... می باشد



▪ مرد تمنای شدیدی دارد که زن به او بتابد و سرشت ایزد گونه اش را ببیند. هر مردی دوست دارد زنی در نقش سوم شخص، شکوه این مرد را بدون اعمال قدرت مرد، ببیند. ما مرد ها دوست داریم زنهایی که اطراف ما هستند، زنمان، خواهر یا مادرمان، ما را یک بار وقتی حواسمان نیست ببینند. ما را در حین جنگ ببینند، ببینند که اهل زمین خوردن و اهل زمین نشستن و در یوزگی نیستیم. ببینند که برای زندگی مان و برای آنها ارزش قائلیم. هر مردی می تواند این چهره تابناک را داشته باشد اگر زنی چراغ را درست جلوی چشمش بگیرد. هستند زنانی که حضورشان در زندگی مردی، باعث می شود آن مرد همیشه در حال تقلا کردن و تلاش کردن باشد، و اگر زمین خورد دوباره بلند شود زن دیگری هست که تنها با توقعاتش در زندگی خود را نشان می دهد. توجه ها و اهمیت دادن هایش هم بی موقع و مخرب است. با متلک ها و نا فهمی های بی موقعش، مرد در مرداب بد بختی ها و زیر چنگال عقده مادر خود گرفتار بماند.

اغلب مادر در زندگی مردها بیشتر نقش تابندگی را داراست. چیزی که همه مادران ما دارند، این است که بخش خوب ما را به ما نشان می دهند. زنانی هستند که بخش بد ما را هم دیدند اما نیازی نمی بینند آن را بتابانند. به تو بخش خوبت را نشان میدهند. ممکن است آنها دریافته باشند که ما ویرایش کنند اما نمی توان منکر تاثیر این زنان در آگاهی یک مرد از خودش شد. اینها چون آینه هستند (البته بعضی آینه ها هم هستند که ما را زشت تر از آنی که هستیم نشان می دهد!). البته گاهی ما انقدر نیاز نداریم کسی این قدر راجع به واقعیت ها با ما صحبت کند!

زن در این بین ممکن است ببیند که در جایی درون مرد خداگونه ای وجود دارد. پاک و باشکوه. این

حضور زن است که مرد بهترین های درون خود را رصد می کند. حضور یک زن در زندگی یک پسر مثلاً سی ساله می تواند نوع تلاش او را تغییر دهد. این زن نیست که این کار را می کند، او تنها لحظاتی بر مرد می تابد و شکوه مرد را بر خود مرد نمایان می کند. چون اروس هم خودش را نمی بیند. عشق باعث می شود آدم ها خودشان، خودشان را در آینه طرف مقابل ببینند. می توانند همدیگر را دوست داشته باشند چراکه باعث می شوند هر کدام بخش های غیر خوب دیگری را ببینند. *فرهاد نقش خویش به کوه کند شیرین بهانه بود!*

وقتی مردی به زنش می گوید که "من از کارم متنفرم و فقط به خاطر تو و بچه هایم سر آن کار می روم" ممکن است در وهله اول زن فکر کنند که مرد ادعاهایشان جلو دوستانش است ( و این چه اشکالی دارد؟ مدل مردها همین ادعا هاست اما این همه ادراک مرد نیست و این نشان از سطحی بودن مرد نیست

زنانی هستند که می گویند "مرد ها پسر بچه هایی هستند که بزرگ نمی شوند" ولی این جمله گویای همه حقیقت نیست. فراهم کردن بخشی از زمینه این بلوغ می تواند بر عهده طرف مقابل زن یا مرد باشد. این جاست که هر دانه ای که در وجود مرد نهاده شده، مادری یا زنی لازم دارد که با متانت و صبر، به رشد این دانه کمک کند( در اوایل رشد روانی)

خانم ، این سوال برایش پیش بیاید که چرا مرد هر روز صبح صورتش را اصلاح می کند، خود را خوشبو می کند و به سر کار می رود. مرد چه باید بکند؟ مرد ترجیح می دهد از کارش متنفر باشد اما کار داشته باشد. این پارادوکس در زندگی همه مرد ها هست. که اگر دارند کار می کنند، به انگیزه یک عشق این کار را می کنند. این عشق ممکن است زن هایشان باشند. حتی مرد های قدیمی که ممکن است ظاهر بداخلاق و احمویی هم به خاطر فاصله از احساسات و خانواده و درگیری بیش از حد با محیط کار داشته باشند، از این عشق بی بهره نیستند. شاید گاهی فرزندان، خصوصاً دخترانشان باید دست آنها را ببوسند و بگویند ممنون که در این سالها منت سرمان نگذاشتی... این تشکر مانند همان تاباندن نور است. به پدر چیزی را نشان می دهد که شاید تابحال خودش هم ندیده است و این اتفاق جالبی است.

▪ **بیشتر مردان ایمان به خود و تایید ارزش خود را از زن می گیرند.** و اگر مرد به آگاهی ژرفی از خود برسد ، این ایمان را از آنیمای خود می گیرد. کم کم ارزشمندی را درون خودش می بیند. آنیما این قدرت را به مرد می دهد که به زندگی برسد. زن ها این قدرت را داشتند که خلق زندگی کنند. نانوایی در تنور های خانگی، کاشتن دانه ای یا نهالی در دل زمین با دستان برهنه، کارهایی بودند با بویی از خلق که زنان از دیرباز به آنها مشغول بوده اند. زنان عمق زمین و زندگی را قرنهایست که درک کرده اند در عین این که مردان در سطح آن می زیسته اند. می توان حتی به حیوانات غذا داد، به گربه های پارک! این ها منافاتی با کمک به هموعانمان و انسان ها ندارد، کمک این گونه، سیر کردن یک انسان دیگر فقط ظرفیت بالاتری از مادری و انرژی مادرانه را در انسان می طلبد.

▪ **یک زن می تواند با یک کلمه به جر و بحث و جنگ و جدل های کاری یک روز یک مرد ، معنی ببخشد.** مردی که با نگرانی و اعصابی بهم ریخته ناشی از محیط کار به منزل میاید، زنی

که در زندگی این مرد اگر باشد و حال او را بپرسد، ممکن است مرد چیزی نگوید اما تنها کافی است زن پرتقالی برای او پوست بگیرد، سر به شانه مرد بگذارد و بگوید “هیچ چیز نیست، قبلا توانسته ای باز هم می توانی”، یا بگوید فدای سرت.؛ یهوایی آتش گلستان میشود

=====

مطالب مشابه

[مرگ دخترانگی \( درس گفتارهای سفرزندگی ۹۲ \)](#)

[درس نوشته جلسه اول سفرزندگی \( زمستان ۹۲ \)](#)